

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

لا يقال: ممکن است از طرف شیخ به ما جواب داده شود که مفاد «کان تامّه» در جایی است که ثبوت، ثبوت تکوینی و واقعی باشد؛ ولی آن جا که بحث از ثبوت تعبدی باشد، مفاد «کان ناقصه» بوده و داخل در عوارض می شود.

توضیح اشکال: دو نوع ثبوت داریم:

- 1 - ثبوت واقعی و تکوینی: مثل همین وجود زید.
 - 2 - ثبوت تعبدی: یعنی: شارع ما را متعبد به وجود می کند و می گوید: از من شارع بپذیرید که چنین چیزی موجود است و وجود دارد، ولو این که تکوینا وجود نداشته باشد.
- مستشکل به آخوند - از طرف شیخ - اشکال می کند این که بحث از ثبوت به «کان تامّه» برمی گردد و بحث از مبادی می شود این در ثبوت واقعی است؛ ولی در ثبوت تعبدی به عوارض برمی گردد؛ زیرا ثبوت تعبدی عارض ثبوت حقیقی می شود، یعنی: سنت که ثبوت حقیقی دارد، ثبوت تعبدی عارض بر آن می شود؛ پس ثبوت تعبدی از عوارض سنت می شود.
- مستشکل می گوید: مراد شیخ از ثبوت، ثبوت تعبدی است و ثبوت تعبدی بحث از عوارض و مفاد «کان ناقصه» است، و شمای آخوند گفتید هر چه که مفاد «کان ناقصه» باشد داخل در مسائل است.

آخوند جواب می دهد که:

فایده یقال: ثبوت تعبدی، عنوان بحث از عوارض را دارد و مفاد «کان ناقصه». و داخل در مسائل است. ولی شمای باید اثبات کنید که این ثبوت تعبدی، عارض خود سنت می شود. در حالی که اگر ثبوت تعبدی را تحلیل کنیم عارض بر سنت نمی شود؛ بلکه عارض بر خبر می شود و خبر حاکی از سنت است.

تحلیل آخوند برای ثبوت تعبدی: ثبوت تعبدی معنایش این است که واجب است عمل کردن بر طبق خبر؛ و اگر زرارة به تو خبر داد، بگو این خبر راست است و آثار صدق را بر آن بار کن و طبق این خبر، عمل کردن واجب است. ولی ثبوت تعبدی از عوارض خبر شد و گفتیم که خبر، حاکی از سنت و خارج از سنت است؛ پس بحث از ثبوت تعبدی، بحث از عوارض خبر است نه عوارض سنت.

خلاصه: ثبوت واقعی مربوط به خود سنت است، ولی عنوان عرض را ندارد. ثبوت تعبّدی که عنوان عرض را دارد، عارض خبر می‌شود و عارض سنت نمی‌شود. مرحوم آخوند در این قسمت از بحث امر به تأمل می‌نمایند که ممکن است با توجه به کلمه جیداً اشاره به دقت داشته باشد و ممکن است اشاره به اشکال داشته باشد و آن این است که اولاً وقتی می‌گوییم آیا قول امام علیه‌السلام به وسیله خبر واحد واسطه در ثبوت است و ثبوت عارض بر قول امام می‌شود و ثانیاً ما در مقام يك شقّ سومي داریم به نام ثبوت منجزی که عارض بر قول امام علیه‌السلام یعنی سنت محکّیه می‌شود.

تمام این بحثها روی این مبنا بود که سنت را به معنای اخصّ معنا کنیم که سنت عبارت است از: نفس قول یا فعل یا تقریر معصوم علیه‌السلام. و خبر خارج از سنت و حاکی از سنت است. روی این مبنا آخوند گفت هم تفسیری که مشهور برای موضوع علم اصول کرده‌اند و هم تفسیری که صاحب فصول کرد، هر دو باطل است.

امّا روی معنای دوم سنت (معنای اعمّ): که سنت اعمّ است به این که هم قول و فعل و تقریر معصوم را شامل می‌شود و هم خبری که حاکی از آن است؛ یعنی: سنت اعمّ است از محکّیه و حاکّیه.

آخوند می‌گوید: روی این مبنا هم نظریه مشهور و نظریه صاحب فصول باطل است، یعنی: نمی‌توان موضوع را خصوص ادله قرار داد. البته براساس معنای اعمّ سنت، بحث از حجّیت خبر واحد، بحث از عوارض سنت می‌شود؛ زیرا روی این مبنا، خبر واحد داخل سنت است و آن اشکالی که بر اساس معنای اخصّ ذکر کردیم پیش نمی‌آید.

امّا این اشکال پیش می‌آید که در علم اصول مسائلی داریم که موضوعش اختصاص به ادله اربعه ندارد، مثلاً بحث می‌کنیم که صیغه «افعل» ظهور در وجوب دارد یا نه؟ وقتی اثبات کردیم که صیغه «افعل» دالّ بر وجوب است، اختصاص به صیغه «افعل» در قرآن و سنت ندارد؛ بلکه هر صیغه «افعل» را شامل می‌شود. پس روی این مبنا این اشکال وجود دارد که بعضی مباحث و مسائل علم اصول اختصاص به ادله اربعه ندارد.

لذا مرحوم آخوند می‌فرماید: به نظر ما نباید موضوع علم اصول را ادله اربعه قرار دهیم، بلکه باید بگوئیم: موضوع علم اصول، آن کلی منطبق و قدر جامع منطبق بر موضوعات مسائل است، اعمّ از اینکه در ادله اربعه باشد یا در غیر ادله اربعه.

سپس آخوند يك مؤیدی برای نظر خود می‌آورد از این جهت که مشهور تعریفی را برای علم اصول کردند که مؤید برای نظر آخوند در موضوع علم اصول است. مشهور گفته‌اند: علم اصول، علم به يك سری قواعدی است که آماده شده است برای استنباط احکام شرعیه از روی ادله.

آخوند می‌فرماید: این تعریف مشهور، مؤید نظریه ما در موضوع علم اصول است؛ زیرا در این تعریف مشهور گفته‌اند: «علم به قواعد»، و نگفتند که این قواعد باید موضوعش ادله اربعه باشد؛ و قواعد اعمّ است که در مورد ادله اربعه باشد یا در غیر ادله اربعه باشد.

تعریف علم اصول از نظر مرحوم آخوند و تفاوت آن با تعریف مشهور

تعریفی که اصولی‌ها برای علم اصول کردند به نظر مرحوم آخوند ناتمام است و خود آخوند تعریف دیگری می‌کند که این تعریف از چند جهت با تعریف مشهور مغایرت دارد.

آخوند در تعریف علم اصول می‌گوید: علم اصول عبارت از يك صنعتی است که برای انسان، این شناخت را ایجاد می‌کند که

انسان به وسیله آن قواعدی را می‌شناسد که آن قواعد یا در طریق استنباط احکام شرعی واقع می‌شود، و یا مجتهد در مقام عمل به آن قواعد منتهی می‌شود.

تفاوت در تعریف

1- مشهور گفتند: علم اصول هو العلم بالقواعد. آخوند این کلمه «علم» را حذف کرده است، زیرا اگر گفتیم علم اصول، علم به قواعد است؛ علم در مقابل جهل است، در حالی که علم اصول مجموعه قواعد است، چه این که ما عالم به آن قواعد باشیم یا جاهل باشیم و علم و جهل در مسائل علم اصول دخالت ندارد؛ و لذا باید «علم» را حذف کنیم.

2- مرحوم آخوند تعبیر به «صناعت» کرد که صنعت، وصف ملکه بودن در آن نهفته است.

3- آخوند نمی‌گوید: علم اصول خود آن قواعد است - که بنا بر تعریف مشهور گفتند: علم به قواعد است - بلکه می‌گوید: علم اصول يك صنعتی است که انسان می‌تواند به کمک آن قواعدی را بدست آورد.

4- مشهور، قواعد را در تعریفشان منحصر در قواعد ممهّد کردند؛ زیرا آنها می‌گویند: ما يك سری امور داریم که در طریق استنباط قرار می‌گیرند: مثل احکام لغوی و بیان معنای لغت، ولی اینها ممهّد نیست، زیرا از اوّل که لغوی آنها را بیان کرد برای منظور استنباط نبوده است. مرحوم آخوند این قید را در تعریفشان کنار گذاشته‌اند و می‌گویند: هرچه که می‌تواند در طریق استنباط قرار گیرد چه ممهّد باشد و چه غیر ممهّد باشد.

5- مرحوم آخوند يك قیدی اضافه کرده است که چنین است: «آنچه که مجتهد در مقام عمل به آن منتهی می‌شود». آخوند می‌گوید در علم اصول يك سری مسائل داریم که در طریق استنباط احکام شرعی قرار نمی‌گیرد؛ بلکه یا حکم عقلی است و یا خودش فی حدّ نفسه حکم شرعی است، نه این که در طریق استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين